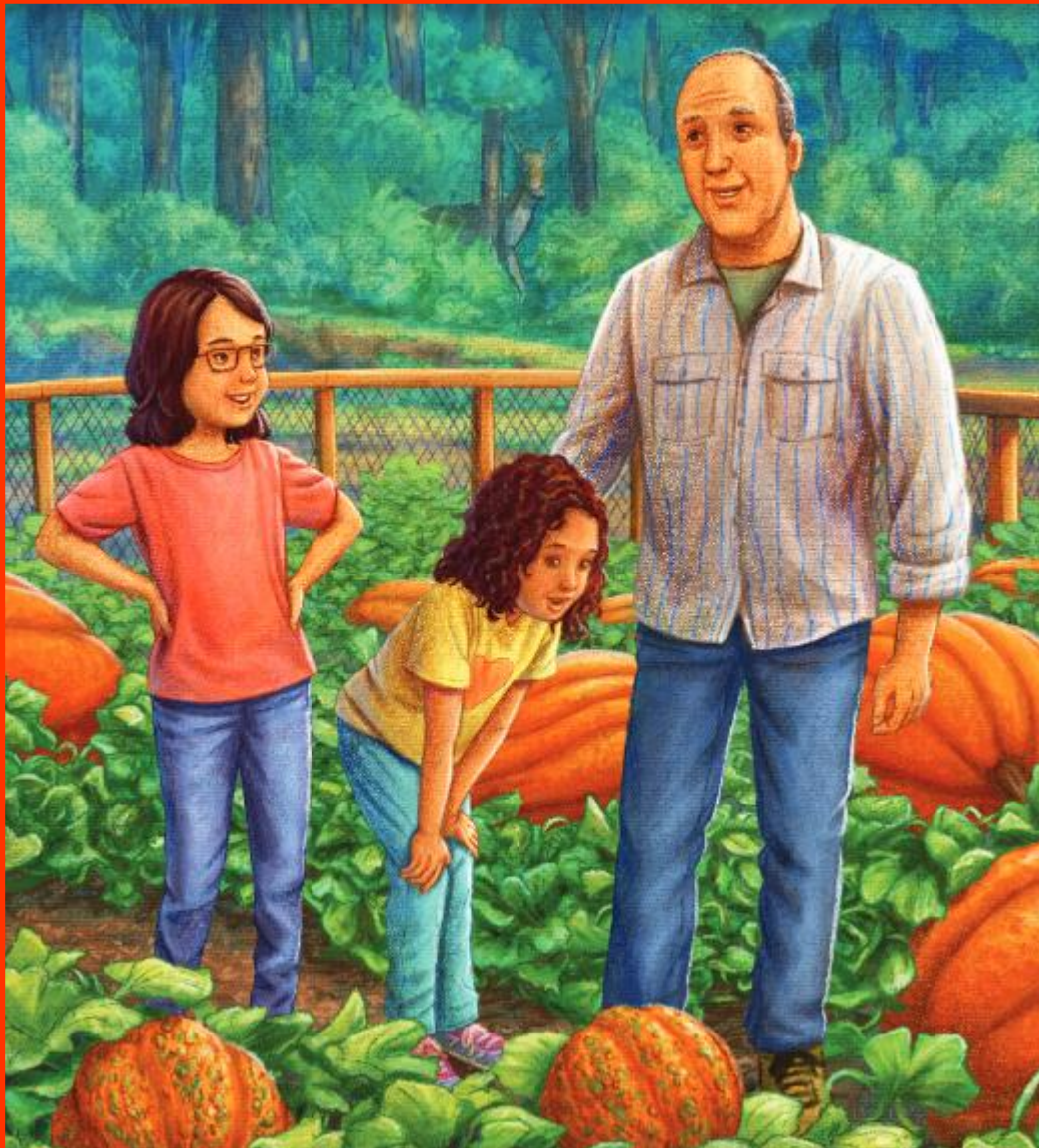


ماجرای کدو تنبل نفیس من

نویسنده: ریک هنینگفیلد

مترجم: سیده فاطمه معزی



"به نام خداوند شکافنده دانه‌ها"

"الهم عجل لوليک الفرج"

تقدیم به فرزندان کنجکاو سرزمینم که به دنبال یادگیری با انجام دادن هستند!



فصل اول: یک رقابت دوستانه

من در مورد شما نمی‌دانم، اما به نظر می‌رسد وقتی زمستان از راه می‌رسد یعنی یک سال دیگر هم گذشت! یاد اولین روز خوب بهار می‌افتم. همه چیز از یک صبح معمولی شروع شد. شنبه بود. من با بوی قهوه داغی از خواب پریدم و به سمت میز ناهارخوری رفتم. بسیار هیجان زده بودم زیرا بهترین دوستم، جید، در حال آمدن به خانه ما بود که با هم بازی کنیم. پدرم پشت میز کارش نشسته بود، یک دسته مجله در مقابل او بود و در حال ورق زدن یکی از آنها بود. ازش پرسیدم: "به چی نگاه می‌کنید؟". گفت: "کاتالوگ بذر، دارم آنها را بررسی می‌کنم!" ما یک باغ کوچک داریم که پدرم هر تابستان برای انتخاب بذرهای هیجان خاصی دارد که من هیچ وقت واقعاً هیجان او را درک نکردم. اما بعد از آنچه این تابستان برای من اتفاق افتاد، خوب متوجه هیجان پدرم شده‌ام. رشد گیاهان به خصوص کدو تنبل، آسان نیست. راستی من توری هستم و در سه ماه گذشته، من و بهترین دوستم جید، با هم رقابت کرده‌ایم تا ببینیم چه کسی می‌تواند بهترین کدو را با بیشترین رشد پرورش دهد. کدو حلوايي! همه چیز از بهار گذشته با آمدن جید به خانه ما، شروع شد.

جید وقتی کاتالوگ‌هایی را دید که پدر روی میز گذاشته بود پرسید: "این‌ها چه هستند؟ فکر می‌کردم مجلات فقط لباس و حیوانات خانگی می‌فروشنند؟". پدر گفت: "اینها کاتالوگ بذر هستند! می‌توانید به انواع مختلف بذرهای گوجه فرنگی، فلفل، نخود، لوبیا و کلم بروکلی نگاه کنید!" توری گفت: "من عاشق کلم بروکلی هستم، به خصوص با پنیر. از نخود تازه پارسال باغ هم خیلی خوشم آمد. آنها خیلی خوب بودند. من هرگز نمی‌دانستم که سبزیجات تازه مزه خوبی دارند، خیلی خوشمزه‌اند. هوم، پس پدر بیا بید امسال هم نخود بیشتری بکاریم!". جید یکی از کاتالوگ‌ها را گرفت شروع به جستجوی بذرهای نخود کرد، اما ناگهان متوقف شد، مجله را با هیجان به سمت من چرخاند. توری! به این نگاه کن! از سازمان بهداشت جهانی است؛ "می‌دانستید این همه انواع کدو تنبل وجود دارد؟" نگاه کردم و تمام عکس‌ها را دیدم. خیلی متفاوت بودند. انواع مختلف کدو تنبل؛ ما شروع به خواندن توضیحات کردیم و تقریباً در همان زمان، پدرم ما را دید که به کدو تنبل‌های موجود در کاتالوگ نگاه می‌کنیم. "هی، دختران! به کدو تنبل نگاه می‌کنید؟ آره، اما پرورش این‌ها دشوار است. ""اوه، لطفاً، پدر! ما مقداری فضای اضافی در باغ داریم، و قرار بود امسال چیز جدیدی را امتحان کنیم! "چرا کدو تنبل نه؟" پدر جواب داد، داشتم به کلم بروکلی فکر می‌کردم. "جید گفت: "نه، نه، آقای پسر! کدو تنبل عالی خواهد بود! برای دکوراسیون پاییز هم خیلی مناسب است! اجازه دهید من و توری آنها را بکاریم! توری سریع جواب داد؛ من می‌دانم که پدرم نظرش را عوض می‌کند. "پدر جواب داد: "بسیار خوب؛ در مورد انتخاب رقم یا نوع کدو تنبل، باید آن را به سفارش بذرهای جدیدم اضافه کنم. سپس، شما دو تا می‌توانید خودتان مسئول کشت کدو تنبل‌تان شوید.

حالا که من و جید مسئول کشت کدو تنبل بودیم، شروع کردیم کاتالوگ را بررسی کردیم تا بهترین بذر را انتخاب کنیم. "به این نگاه کن! قیافه آنها خیلی عجیب است، رنگ‌های فوق‌العاده عجیب و علائم زگیل ناهموار روی همه آنها خیلی

عجیبه، بیا اینها را پرورش بدیم." من با اشاره به بعضی دیگر گفتم نظرت در مورد کدو تنبل غول پیکر چیه؟ بین چقدر حجیم است! ما باید این یکی را هم پرورش بدیم. ما به هم خیره شدیم. نمی توانستیم موافقت کنیم و من کم کم داشتم عصبی می شدم. نمی خواستم با بهترین دوستم مخالفت کنم! اما من واقعاً می خواستم کدو تنبل های ناهموار را انتخاب کنم و می دانستم که می توانیم ناهموارترین کدوها را پرورش دهیم." سعی کردم قانعش کنم "...ولی جید گفت: "من شرط می بندم که می توانیم بزرگ ترین کدو تنبل را پرورش دهیم!" اینجا پدرم مشکل را حل کرد و گفت "چرا هر دو را پرورش نمی دهید؟". جید، تو می توانی مسئول پرورش کدو تنبل های غول پیکر خود باشی، و توری، تو مسئول کدو تنبل ناهموار زگیل دار باش و از اینجا یک رقابت دوستانه شروع شد.



فصل دوم: تحقیق در مورد پرورش کدو تنبل

پدر بذرها را سفارش داد. او به ما گفت که چند هفته طول می کشد که آنها را دریافت می کنیم و تا آن روز که می خواهیم آنها را بکاریم خودتان را آماده کاشت کدو تنبل کنید! ما بعدازظهر را صرف تحقیق در مورد چگونگی پرورش بهترین کدو تنبل کردیم. ما ۱۰۰ ویدیو را آنلاین تماشا کردیم! کشاورزانی را دیدیم که گلخانه می سازند، سیستم های آبیاری ایجاد می کنند و با افزودن کود و موارد دیگر به خاک کدو راکشت می کردند. برخی فیلم ها برداشت کدو را نشان می داد. برخی حتی کدوهای را که شروع به رشد کرده بودند را حذف می کردند تا با این کار بزرگترین کدو تنبل را رشد دهند! هر چه بیشتر تماشا می کردیم، بیشتر متوجه می شدیم که راه های زیادی برای پرورش کدو تنبل وجود دارد و چیزهای زیادی برای کشف کردن هست. درست قبل از اینکه جید به خانه خودشان برگردد، پدرم وارد شد و گفت: "می خواهم به شما نشان دهم که کجا می توانید کدو تنبل تان را پرورش دهید؛ بیایید!" به سمت حیاط پشتی رفتیم و پدرم به دو پرچی که در زمین گذاشته بود اشاره کرد. جید این مکان برای کدوی تو، و اینجا برای توری.

پرسیدم: چرا اینقدر از هم دور هستند؟ پدرم پاسخ داد: "کدو تنبل ها فضای زیادی برای رشد نیاز دارند و من فضا را برای شما آماده می کنم بنابراین در ماه ژوئن آماده کاشت باشید". من پرسیدم که "آیا می توانم برای کدویم گلخانه بسازم"، و جید از او پرسید: "می تواند یک سیستم آبیاری خودکار راه اندازی کند؟" بابا خندید و گفت "شما دو نفر همچنان به تحقیقات خود ادامه دهید! من از هر دو شما برنامه ای می خواهم که به من بگویید چگونه کدو تنبل خود را می خواهید پرورش دهید، شما دو هفته وقت دارید، شنبه دو هفته آینده می توانید برنامه های خود را با من به اشتراک بگذارید، ما خواهیم بینیم که چگونه می توانیم کدوها را پرورش دهیم". پدرم اتاق را ترک کرد. من و جید این ایده را دوست داشتیم. ما موافقت کردیم برای کدو تنبل هایمان برنامه ای بسازیم و سپس آن را با پدرم به اشتراک بگذاریم. هر روز جید با اشتیاق سوار دوچرخه اش می شد و به خانه ما می آمد و هر کدام مشغول کسب اطلاعات کشت کدو تنبل خود می شدیم.



فصل ۳: طرح

آن شب به تماشای ویدیوهای مربوط به پرورش کدو تنبل همچنان ادامه دادم و شروع کردم به نوشتن ایده هایم. می دانستم که می توانم کدو تنبل بهتری نسبت به جید پرورش دهم زیرا او قبلاً در باغ کار نکرده و من هر سال در باغ به پدرم کمک می کردم. کدو تنبل های من حتماً عالی می شوند. من داشتم بهترین طرح را ایجاد می کردم! صبح روز بعد، دفتر ایده هایم را که پر از ایده بود به پدر نشان دادم پرورش کدو تنبل من همچنین چند طرح از یک گلخانه و یک سیستم آبیاری اتوماتیک من خیلی هیجان زده بودم که کشت را شروع کنم! پدر گفت: "توری، این عالی است! از دیدن هیجان تو برای کار در باغ خوشحالم. توری تو در اینجا یادداشت های زیادی در مورد چیزهای مختلف داری. آیا فکر می کنی جید اینقدر تحقیق می کند؟" مطمئن نبودم، اما با شناختی که ازش داشتم و اینکه چقدر هیجان زده بود، او نیز باید برنامه ای ساخته باشد. پدر ادامه داد: "من همکاری در شرکت دارم که کارشناس آموزش کشاورزی است. وقتی کشاورزان با مشکلاتی در طول فصل رشد برای پرورش گیاهانشان روبه رو می شوند، به آنها کمک می کند. او برای رشد بهترین محصول ممکن، دانش و اطلاعات لازم را در اختیار کشاورزان می گذارد تا در مرحله برنامه ریزی و کار در زمین کمتر با مشکل مواجه شوند. اسمش خانم امی، است من با او هماهنگ می کنم که ببینم آیا او مایل است بیاید و با شما ملاقات کند یا خیر؛ و در کشت کدو تنبل به تو و جید کمک کند تا بهترین کشت را داشت باشید."

به یاد می آورم که فکر می کردم: «خانم امی در چه چیزی می تواند به من کمک کند؟ من قبلاً ساعت ها ویدیو تماشا کرده بودم و برنامه ای داشتم. پدر ادامه داد: "تا آن زمان، چرا سعی نمی کنی یادداشت های خودت را مرتب کنی در مورد کارهایی که باید برای کشت انجام دهی دسته بندی اول، دوم، سوم انجام بده، و آنها را با خانم امی به اشتراک بگذار." آن روز بعد از ظهر، جید برای بازی آمد و من متوجه حس خودم شدم درست بود؛ او همچنین یک مجله با ایده هایی برای کدو تنبل خود راه اندازی کرده بود. "یک روز از جید پرسیدم: "...میخواهی نقشه هاتو به من نشون بدی؟" او جواب داد: رقابت دوستانه ما هنوز ادامه دارد!" اخب، هر دوی ما قرار است برنامه هایمان را به خانم امی نشان دهیم، من توضیح دادم که کار خانم امی کمک به کشاورزان است که برای محصولات خود برنامه ریزی کنند، و این باعث شد جید هیجان بیشتری داشته باشد. او نمی توانست صبر کند می خواست خانم امی را با ایده هایش تحت تاثیر قرار دهد. این مرا بیشتر کنجکاو کرد چیزی که او در حال برنامه ریزی اش بود. سرانجام دانه های سفارشی پدرم با پست رسید! من به جید زنگ زدم و او بلافاصله خود را رساند. ما هر دو آماده کاشت بذر کدو تنبل خود بودیم. من و جید به طرف پدرم دویدیم، او گفت: "دختران، این خانم امی است، کارشناس آموزش کشاورزی است! او مشتاق است که به شما کمک کند برای چالش پرورش کدو تنبل خود برنامه ریزی کنید." خانم امی گفت: «پدرت به من گفته که هر کدام می خواهید بیشترین رشد را داشته باشید و کدو تنبل های ارزشمندی را برداشت کنید، و محل کاشت آنها را به من نشان داده همینطور گفته شما هر دو خیلی تحقیق کرده اید، مایلید به من برنامه هایتان را بگویید؟" من و جید به نوبت با خانم امی در مورد کارمان صحبت کردیم.

وقتی نوبت من شد، من دفتر ایده ها و تحقیقاتم را به خانم امی نشان دادم "وای! تو ایده های زیادی داری. چرا به این فکر نمی کنی که برنامه های خود را به مراحل رشد کدو تنبل تقسیم کنی برای هر مرحله یک برنامه داشته باش".

هیچکدام از ویدیوهایی که تماشا کرده بودم در این مورد صحبت نکرده بودند، بنابراین من به آن ایده علاقه مند شدم! خانم امی گفت: "مرحله اول شما باید به آماده سازی خاک برای کدو تنبل پردازی". گیج شدم چون بابا قبلاً آن مکان را انتخاب و آماده کرده بود. خانم امی حتماً متوجه گیجی من شده است به صورت من نگاه کرد و ادامه داد: «تکه هایی که برای شما انتخاب شده اند برای کدو تنبل خوب است زیرا آفتاب زیادی می گیرد، اما باید ببینیم که آیا خاک مواد مغذی مناسب برای کدو تنبل دارد. خانم امی ادامه داد "من به شما کمک می کنم نمونه خاک بگیرد و می توانم آزمایش هایی را برای اندازه گیری انجام دهم تا بفهمیم خاک مواد مغذی برای کدو تنبل دارد یا نه. دوست داری اینها را یادگیری؟" "آره! من می خواهم خاکم بهترین باشد، تا بتوانم بهترین کدو تنبل را داشته باشم" با هیجان گفتم. خانم امی به ما کمک کرد در هر تکه یک نمونه کوچک از خاک برداریم و آن را بگذاریم در یک کیسه پلاستیکی کوچک او روی کیف ها نوشت: "نمونه خاک توری" و "نمونه خاک جید". خانم امی گفت که دو هفته دیگر من نتیجه را به شما می گویم من فکر کردم یه جورایی عجیب است چون قرار بود امروز کدو تنبل بکاریم!



فصل ۴: زمان کاشت کدو تنبل است!

بعد از رفتن خانم امی، من و جید بسته های بذرمان را برداشتیم و به راه افتادیم از در پشتی بیرون رفتیم تا آنها را بکاریم. بابا ما را گرفت و گفت: «چیکار می کنید؟ ما داد زدیم "می خواهیم کدو تنبل بکاریم". پدر لبخندی زد و گفت: "برای کاشتن کدو تنبل خیلی زود است. این خاک هنوز خیلی سرد است و اگر آنها شروع به رشد کنند، یخ می زنند و می میرند". من و جید به هم نگاه کردیم و آهی کشیدیم. چه کسی برای کاشت و رشد گیاه اینقدر انتظار می کشد؟ انتظار آسان نیست! فکر می کنم پدر می دانست که چقدر غمگین هستیم و گفت: "چطوره که، هر کدام پنج دانه بردارید و بکارید. اگر زنده ماندند، عالی است، اما اگر نه، هنوز بذرهایی برای کاشت بعدی خواهید داشت "آره! هر دو فریاد زدیم و بلند شدیم تا آنها را بکاریم! تکه های ما تا حدودی از هم دور بودند، اما من می توانستم جید را ببینم که تپه ای از خاک می سازد و کاشت تمام دانه هایش را در تپه ای به عمق یک اینچ انجام داد به همین ترتیب، درست همانطور که در تحقیقات خود آموخته بودیم هر دو با دقت دانه ها را کاشتیم.

من و جید هر روز بعد از ظهر در حیاط خلوت همدیگر را ملاقات می کردیم تا کدو تنبل مان را بررسی کنیم، اما هیچ اتفاقی نمی افتاد. ما هر روز بررسی می کردیم. پدر به من گفت تا ده روز اگر گیاه از زمین خارج شد یعنی فراهم بودن شرایط کشت. اما من و جید به مدت سه هفته هر روز دانه ها را بررسی کردیم و حدس بزنید چه شد؟ ما چیزی ندیدیم! من و جید کم کم داشتیم ناامید می شدیم. "حدس می زنم هر دوی ما شکست خوردیم، "جید گفت: حدس می زنم پدر درست می گفت اگر خاک خیلی سرد باشد دانه ها رشد نمی کنند" و به من نگاه کرد. اولین شانس ما برای پرورش کدو تنبل یک فاجعه بود. پدرم این فاجعه را "تجربه یادگیری" می نامد. اما حدس می زنم یاد گرفتم. اگر خاک خیلی سرد باشد دانه ها رشد نمی کنند. فکر می کنم به همین دلیل است که برخی از ویدیوها برای کدو تنبل گلخانه ای می ساختند "آره! گلخانه ها خیلی گرمتر است!". جید پاسخ داد. پس من و جید تصمیم گرفتیم که باید گلخانه بسازیم.

فصل ۵: زمان کاشت دوباره کدو تنبل

آخر هفته بعد، جید خیلی زود آمد و ما آماده بودیم یک گلخانه بزرگ بسازیم همه وسایل پدرم را بیرون آوردیم و شروع کردیم به طراحی. جید متوجه شد که پدرم در باغش کار می کند و گفت: "باید الان زمان مناسبی باشد که کدو تنبل هایمان را بکاریم!" ما به دنبال مواد مورد نیاز برای ساخت گلخانه خود رفتیم و چیزی پیدا نکردیم. ما به مقدار زیادی چوب، لوله های فلزی، و پلاستیک شفاف نیاز داشتیم. بنابراین، پس از نگاه کردن، از پدر پرسیدم که آیا این وسایل را داریم؟ "پدر فکر کرد و گفت: «نه، چه چیزی می خواهید بسازید. ما می خواهیم یک گلخانه درست در اینجا بسازیم که این دو تکه های کدو تنبل ما را پوشش دهد، کدوها را گرم نگه دارد و از آنها محافظت کند و از حیواناتی که برگ ها را می خورند یا از بادهای قوی، کدوها را حفظ کند" من جواب دادم.

پدر از این جواب من، بسیار هیجان زده شد و من به خودم افتخار کردم! "آره، آقای پرز! ما یک گلخانه عالی می سازیم!" جید فریاد زد. به نظر می رسید پدر تحت تأثیر قرار گرفته است. میتوانم به پیشنهاد بدم؟" ما هر دو سر تکان دادیم؛ ما تماماً گوش بودیم برای شنیدن ایده های او! "او ما را به باغش برد و یک بطری شیر را انتخاب کرد که ته آن بریده شده بود. گفت: این گلخانه من است." جید گفت: "آقای پرز، این معنایی ندارد! شما حتی نمی توانید در آن راه بروید!" به نظر می رسد که پدرم چیزی عجیبی می گوید. او ادامه داد: «می خواهید گلخانه تان برای گیاهان شما چه کار کند؟ جید پاسخ داد: "آنها را گرم نگه دارد تا دانه ها شروع به رشد کنند." پدر ادامه داد: «بله، و مهمتر از آن، در این زمان از سال خاک را نیز گرم نگه می دارد. ته ظرف شیر را ببر و بعد بطری شیر را روی جایی که بذر کاشته ای بگذار، تا زمانی که به اندازه کافی گرم شود برای آن گیاه مانند یک گلخانه کوچک عمل می کند و شب برای زنده ماندن گیاه به آن کمک می کند." به نظر می رسید جید تحت تأثیر این ایده قرار گرفته است، اما من هنوز ایده ساخت یک گلخانه بزرگ را دوست داشتم. پدر ادامه داد: «ما نمی توانیم یک گلخانه بزرگ در حیاط بسازیم به دلایل متعدد؛ به عنوان مثال، کدو تنبل معمولاً در مزارع بزرگ بدون گلخانه کشت می شود بنابراین، آنها برای رشد نیازی به گلخانه ندارند ولی من فکر می کنم اگر چیزی برای گرم کردن خاک دارید، می توانید آن را امتحان کنید امروز چند دانه دیگر بکارید. در حالی که یک گلخانه بزرگ هیجان انگیز به نظر می رسید، پدرم درست می گفت. من قبلاً مزرعه کدو تنبل را دیده بودم در مزرعه بودند اما هرگز در گلخانه ندیده بودم. اگر بتوانیم خاک را گرم کنیم، می توانیم رشد گیاهان را از امروز بررسی کنیم، و کاشت امروز نیز بسیار عالی به نظر می رسید. من و جید توافق کردیم که این کار را انجام دهیم.

گلخانه های کوچک بطری شیر را امتحان کردیم، بنابراین ما چند بطری شیر جمع کردیم و ته آن ها را بریدیم و رفتیم تا از پدر بذر بگیریم تا از نو دوباره بکاریم. همینطور که داشتیم پیش پدر برمی گشتیم، او تلفنش را قطع کرد و گفت: "آهای دختران، آن خانم امی بود! به یاد دارید، زمانی که او از خاک نمونه برداری کرد؟ هر دو سر تکان دادیم و پدر ادامه داد: «او

گفت: آزمایش های خاک نشان می دهد که باید کمی نیتروژن اضافه کنید، پتاسیم و فسفر برای رشد کدو تنبل های ضروری است. من پرسیدم: "این ها چه هستند؟". پدر ادامه داد: «آنها غذای گیاهان شما هستند. همانطور که شما برای رشد به غذا نیاز دارید، گیاه هم همینطور به غذا نیاز دارد. نیتروژن برای رشد گیاه مهم است؛ فسفر به سلامت ریشه و رشد گل کمک می کند و پتاسیم به سالم ماندن ریشه ها کمک می کند و به گیاهان اجازه می دهد تا بتوانند آب را از خاک بگیرند و مصرف کنند". پدر کیفی را برداشت و به سه عددی که روی آن نوشته شده بود اشاره کرد و گفت: «هر کود این سه عدد را به عنوان نسبت فهرست می کند؛ نسبت نیتروژن، فسفر و پتاسیم موجود در کود روی آن نوشته شده بود، این کیف آنچه برای کدو تنبل خود نیاز دارید را دارد. بیا بید قبل از اینکه بذرها را بکارید، خاکتان را غنی کنید. بروید که می خواهیم بذرها را بکاریم، و من می آیم تا کود را به خاک اضافه کنم. من و جید بلند شدیم و در خاک حفره هایی ایجاد کردیم. پدر کود اضافه کرد و بعد به هر کدام، ده دانه دیگر از بسته های بذرمان داد. گفت: «هنوز برای کاشت کدو تنبل کمی زود است، اما اگر از گلخانه های کوچک استفاده کنید برای گرم نگه داشتن خاک و نهال ها، ممکن است خوب باشند. همچنین هر بسته بذر بسته حاوی ۲۵ بذر است. اگر این بذرها هم کار نکرد، هر کدام ده تا بذر دیگر هنوز دارید!». قبل از اینکه پدر حرفش را تمام کند، ما بذرها را کاشتیم و آنها را با گلخانه های کوچک مان پوشانیدیم.

فصل ۶: انتظار انتظار انتظار

من و جید هر روز کدو تنبل هایمان را چک می کردیم و درپوش بالایی ظرف شیر را برمی داشتیم تا ببینیم جوانه ها از خاک درآمده اند یا نه. ما می توانستیم هوای گرم را در زیر ظرف احساس کنیم. ایده گلخانه کوچک کار کرد! پس از هفت روز طولانی، جید گیاه کوچکی را دید که از خاک بیرون آمده و این فوق العاده باحال بود! ولی من هیچی نمی دیدم. من فکر کردم که: "حالا چه کار کنم جید کدو تنبل های بهتری از من خواهد داشت". نمی خواستم به دوستم حسادت کنم. بعد از چند روز بالاخره کدوهای من هم جوانه زدند! خیلی هیجان زده بودم؛ جید هم برای رشد جوانه های من خوشحال شد! پس از آن، ما هر روز به بررسی گلخانه های کوچک خود ادامه می دادیم. ما تعجب می کردیم که گیاهان جدید بیشتری هر روز از خاک بیرون می آیند! دیدن رشد آنها بسیار هیجان انگیز بود! در دهمین روز از زمان کاشت بذرها، من نه تا از ده تای خود را داشتم دانه هایی که به گیاه تبدیل می شدند و جید هر ده تای بذرها را داشت. شاید دوباره کمی حسادت می کردم می دانم که باید برای دوستم احساس موفقیت کنم، اما این یک مسابقه بود و او بهتر از من کار می کرد.

جید گفت: "می توانی باور کنی که این گیاه ظریف کوچک می تواند به کدو تنبلی با ۲۰۰۰ پوند تبدیل شود؟ این واقعا معجزه است!" خدا را شکر صدای پدرم از پشت سرمان گفت: "آره، همینطور است"، او ادامه داد: "گیاهان شما خوب به نظر می رسند! اما فراموش نکنید که گلخانه های کوچک خود را دوباره روی جوانه ها بگذارید چون امشب هوا کمی سرد می شود. این را گفت و رفت. صبح روز بعد، به کدو تنبل نگاه کردم و دیدم کوزه های شیر روی زمین در کنار گیاهان افتاده بودند". وای نه! ما فراموش کردیم آنها را بپوشانیم. آنهایی که پوشیده نشده بودند، پژمرده شده بودند، بطری ها را روی آنها گذاشتم. جید همان روز آمد و ما رفتیم تا کدوها را دوباره بررسی کنیم. به او گفتم: "دیروز فراموش کردیم بطری ها را روی بذرها دوباره بگذاریم و من امروز صبح روی آنها را پوشاندم آنهایی که پوشش داشتند خوب بودند اما امیدی نداشتیم جوانه هایی که سرما خوردند رشد کنند. اما خبر خوب این است که آن ها در زیر بطری شیر و گلخانه های کوچک شان دوباره به رشد خود ادامه دادند! خدا را شکر برای آن گلخانه های شیری!

فصل ۷: رشد و دانستن

در حالی که در حیاط پشتی مشغول بازی بودیم شنیدم که پدر گفت: "دختران، شما ده دانه دیگر کدو تنبل برای کاشت دارید". اوه، بله، ما آنها را فراموش کرده بودیم مقداری باقی مانده بود! او ادامه داد: «الان به اندازه کافی هوا گرم است چرا شما این ها را نمی کارید. نیازی به گلخانه کوچک هم ندارید شما می توانید آنها را درست در خاک بکارید همچنین لطفاً ظروف شیر را در سطل بازیافت بگذارید، زیرا دیگر به آنها نیاز نیست! او بذرها را به ما داد و ما رفتیم تا آنها را بکاریم. پدر به ما گفت: "حتماً به آنها آب بدهید". حالا روزها گرم بود، خورشید با تمام وجود می تایید برگ های بزرگی ظاهر شد و رشد زیادی کردند کدوهای من و جید با فاصله حدود بیست فوت از هم کاشته شده بود ولی آنها تقریباً به هم رسیده بودند. پدر به ما گفت: "وقتی روزها طولانی تر و داغ تر می شود، کدو تنبل شما می تواند تا یک فوت رشد کند". با این مقدار رشد، باید مدام و به موقع آنها را آبیاری کنید حق با پدر بود! خیلی طول نکشید کدوهای ما در حال بزرگتر شدن بودند وکل حیاط را گرفتند. هر جا نگاه می کردیم بودند هر کجا! دیگر راه رفتن بدون پا گذاشتن روی آنها سخت بود حیاط با کدوها پوشیده شده بود. ما حداقل هر روز یک ساعت را با کدو تنبل خود می گذرانیم. من و جید در مورد پرورش کدو تنبل چیزهای زیادی یاد گرفتیم. مثلاً ما نمی دانستیم اگر پا روی برگ کدو بگذاری، کدو می میرد و هیچ راهی برای سلامت آن وجود ندارد! یا اگر گیاهان خود را به اندازه کافی آبیاری نکنیم، برگ های بزرگ آویزان می شوند و کم کم می میرند. اما، اگر به آنها آب بدهید، به زندگی باز می گردد ما خودمان اینها را فهمیدیم! ولی، یک روز، چیزی اتفاق افتاد که ما نتوانستیم آن را بفهمیم. برخی از برگها زرد شده بودند. همکار پدر، خانم امی برای انجام تحقیق به خانه ما آمد. او پرسید: "خوب، ببینم آیا به خاکتان کود اضافه کرده اید؟" به او گفتیم: "بله، روز اول که بذرها را کاشتیم". سپس او پرسید: "از آن زمان به بعد کود اضافه نکردید؟" من و جید هر دو سرمان را تکان دادیم، نه". خانم امی ادامه داد: "گیاهان شما ماده مغذی به نام نیتروژن نیاز دارند حتماً کود نیتروژنه باید به کدوها بدهید در غیر این صورت رشد گیاهان شما متوقف خواهد شد. درست مثل شما، همه گیاهان برای رشد به کود یا غذا نیاز دارند!" جید گفت: یعنی "آنها گرسنه هستند!" درسته و آنها گرسنگی شان را با زرد شدن به ما می گویند".

آن روز پدر به ما کمک کرد تا گیاهان را با نیتروژن کود دهیم. آسان نبود، ما باید بسیار مراقب می بودیم که پا بر روی کدوهای پریچ و خم نگذاریم! خوشبختانه، کار کرد! بعد از یک هفته، کدوهای ما خیلی کمتر گرسنه به نظر می رسیدند؛ آنها دوباره سبز شدند!!!!

فصل ۸ : آهو و دوستی

معلوم شد کدوهای ما تنها موجودات گرسنه اطراف نبودند. روزی جید برای بررسی کدو تنبل ها آمده بود، شروع به داد زدن کرد. "چه کار کردین؟". سریع دویدم تا بینم چرا فریاد می زند او به من خیلی عصبانی نگاه می کرد. "در مورد چی حرف میزنی جید؟" من پرسیدم. "به برگ های من نگاه کن. همه آنها پاره شده اند چطور تونستی با گیاهان من این کار را بکنی، توری؟ فکر می کردم دوستیم". به او نگاه کردم کدوهای جید در وضعیت بدی قرار داشتند. کسی آنها را پاره و خرد کرده بود و برخی اصلا نبودند افتضاح به نظر می رسید. احساس وحشتناکی داشتم. "وای نه! من خیلی متاسفم، جید. اما من این کار را نکردم! درست است، من کمی نسبت به کدوی تو حسادت کرده بودم. مال تو بزرگتر شده اند نسبت به کدوی من، اما من فکر می کردم به این دلیل است که تو نوع دیگری کاشته ای. من هرگز کاری برای آسیب رساندن به گیاهان تو انجام نمی دهم و نداده ام باور کن". اما جید حرفم را باور نکرد. چیزی نگفت، دوچرخه اش را گرفت، و سوار شد و رفت. من که خیلی ناراحت بودم گریه کنان داخل خانه دویدم. قرار بود کشت کدو تنبل یک مسابقه سرگرم کننده و دوستانه باشد! من نمی خواستم دوستم را از دست بدهم. چند روز گذشت و جید نزد من نیامد، خیلی غمگین بودم می خواستم دوستم برگردد؛ اما چگونه؟ او هنوز مرا به خاطر آسیب رساندن به گیاهانش سرزنش می کرد. "من باید می فهمیدم چه اتفاقی برای کدوهایش افتاده است". در همین افکار بودم که یک روز غروب، پدرم فریاد زد: "توری، بیا اینجا! نگاه کن ببین!" از پنجره به حیاط خلوت نگاه می کرد. "چند آهو در حال خوردن برگ های کدو تنبل من بودند؛ معما برایم حل شد. پدرم سریع از آهوها عکس گرفت و گفت: "این را به جید نشان بده! و ببین که آیا او می خواهد کمک کند تا فردا یک حصار دور مزرعه ایجاد کنیم تا آهوها را از کدوهایتان دور نگه دارد. با جید تماس گرفتم، او تلفن را جواب داد و همچنان عصبانی به نظر می رسید". جید باور کن، من به کدوهای تو آسیبی نزدم، و می توانم آن را به تو ثابت کنم! بابام عکسش را گرفته چند آهو در حال خوردن برگ کدو تنبل ما بودند". آهو خورده؟ "جید به آرامی پرسید". آره! "آهوهای گرسنه". "اوه، من خیلی متاسفم، توری. خیلی متاسفم که تو را سرزنش کردم فکر کردم تو می خواهی با ارزش ترین کدو تنبل را داشته باشی و در مسابقه برنده بشی لطفاً منو ببخش"، حتماً! من تو را می بخشم، جید و متاسفم که به تو حسادت کردم. از این به بعد به هم کمک کنیم و دیگر بین مان رقابتی نیست؛ اگر هر کدام از ما تا پایان ماجرای رشد کدو تنبل تلاشمان را بکنیم، هر دو کدو تنبل ارزشمندی خواهیم داشت". درست است! جید پاسخ داد. "عالی است، خوب، اولین کاری که می توانیم انجام دهیم این است که با هم برای ساختن یک حصار برای جلوگیری از ورود آهوها کمک کنیم. احساس خیلی خوبی داشتم که دوستم دوباره برمی گردد.



فصل ۹: گلها و زنبور عسل

هنگام نصب حصار، جید متوجه گلی نارنجی شد قبلاً اینها را ندیده بودیم. گلها را می شناختیم قبل از اینکه ایجاد کدو تنبل اول گیاه گل می دهد. ما ساخت حصار را متوقف کردیم. پدر هم متوجه گلها شد و گفت: «این هیجان انگیز است! حالا برای اطمینان از اینکه گل ها به کدو تبدیل شوند لازم است گرده افشانی انجام شود، من با آقای کیم که زنبوردار است صحبت خواهم کرد. تا یک کندوی کوچک از زنبورها را برای گرده افشانی گلها بیاورد! من به او گفتم: "زنگ بزنید و بگویید گلها به زنبورها نیاز دارند!" بعد از ظهر همان روز، آقای کیم با یک جعبه چوبی کوچک آمد. او یک کت و شلوار سفید پوشیده بود که یک کاپوت با یک صفحه در جلو داشت. او جعبه را به پشت کدو تنبل برد و به آن نگاه کرد گل داده و گفت: "اوه، این کندو برای زنبورها و گلها خوب است!" پرسیدم: "آیا در آن جعبه زنبور هست؟" آقای کیم پاسخ داد: "اوه بله، حدود ۱۰۰۰ زنبور که در کوتاه ترین زمان ممکن گل های خود را گرده افشانی کنید! این یک کلونی هسته است. من تازه این کندو را ایجاد کرده ام با یک ملکه جدید، البته به اندازه دیگر کلنی های دیگر من نیست.

من نیاز داشتم که این زنبورها را با ملکه جدید به مکان جدیدی منتقل کنم. من کندو را برای حدود چهار هفته اینجا می گذارم، و سپس آنها را منتقل می کنم به یک باغ بزرگتر. آقای کیم کندو را باز کرد و سپس بلند شد. ما هم رفتیم داخل خانه. یک هفته پس از بازدید آقای کیم، متوجه شدیم که تعدادی از گل ها پژمرده شده اند، و چیزی شبیه به توپ گرد کوچکی در محل گل تشکیل شده، آنها بچه کدو تنبل بودند! من و جید شروع به شمردن آنها کردیم تعدادشان زیاد بود.



فصل ۱۰: پرورش بهترین کدو تنبل!

آن شب، ما ویدیوهای بیشتری در مورد رشد کدو تنبل تماشا کردیم ویدیوهای بسیار زیادی وجود داشت و راه های مختلفی برای پرورش کدو تنبل وجود داشت. بسیاری از ویدیوها توضیح می دادند که حذف تعدادی از کدو تنبل ها کمک خواهد کرد کدو تنبل بزرگتر و بهتری ایجاد شود. جید واقعا دوست داشت بزرگترین کدو تنبل را پرورش دهد، به این معنی که او فقط می توانست یک کدو تنبل در هر بوته نگه دارد. جید گفت: "فردا، من بزرگترین کدو تنبل را نگه می دارم و سپس بقیه را حذف می کنم، تا آن یکی بتواند تمام مواد مغذی را دریافت کند و بزرگترین رشد را داشته باشد." اما من نمی خواستم این کار را انجام دهم. علاوه بر این، کدو تنبل های من قرار بود اندازه طبیعی داشته باشند و زگیل دار و عجیب به نظر برسند. من به جید گفتم: "من این کار را نمی کنم می خواهم همه آنها را بزرگ کنم، اما من می توانم به تو کمک کنم تا آنهایی را که نمی خواهی حذف کنی." جید گفت: "باشه." صبح روز بعد، ما به باغ رفتیم و تمام بچه کدو تنبل های جید را که نمی خواست رشد کنند، از گیاه حذف کردیم.



فصل ۱۱ : جشنواره برداشت

یک ماه و نیم بود که، جید و من شاهد رشد کدو تنبل هایمان بودیم! بذرها را کاشتیم، آبیاری کردیم وقتی متوجه تغییر رنگ برگها شدیم به آنها کود اضافه کردیم. آقای کیم آمد و زنبورهایش را آورد. خانم امی نیز چند بار آمد و کدوها را بررسی کرد. با نزدیک شدن به پایان تابستان، پدر به ما پیشنهاد کرد که یک تاریخ برای برداشت کدو ها انتخاب کنیم. من و جید موافقت کردیم در ۱ اکتبر کدو تنبل می چینیم، اما نمی دانستیم با این همه کدو تنبل چه کنیم. جید ۱۰ کدو تنبل بزرگ داشت و من احتمالا ۱۰۰ کدو تنبل زگیل دار عجیب و غریب داشتم. آنها خیلی عجیب بودند! بابا صحبت ما را در مورد اینکه "با کدو تنبل ها چه کنیم" شنید و گفت: "چرا جشنواره برداشت برگزار نمی کنید؟" تعدادی از دوستان و اقوام را دعوت خواهیم کرد، و می توانید در مورد تجربه پرورش کدو تنبل خود به آنها بگویید، و سپس آنها می توانند کدو تنبل ها را بچینند و به خانه ببرند". من و جید این ایده را دوست داشتیم. ما تصمیم گرفتیم یک ارائه در مورد همه چیز هایی که یاد گرفته بودیم داشته باشیم و آن را با دوستان خود به اشتراک بگذاریم! "خیلی بهمون خوش گذشت ارائه و به اشتراک گذاری آن در جشنواره برداشت" عنوان ارائه ما "ماجرای کدو تنبل نفیس من" بود.

فهرست و محتوای ارائه ما شامل: کاشت زود هنگام و کشتن کدو تنبل، ساخت گلخانه با بطری شیر، راهنمایی خانم امی، در نمونه برداری از خاک و تغذیه کدو تنبل ها، کمک آقای کیم، زنبوردار، و گرده افشانی گل ها. علت اینکه جید تعدادی از بچه کدو تنبل ها را جدا کرد.

شرط می بندم یک ساعت صحبت کردیم، بعد حضار شروع به پرسیدن سوال کردند، بنابراین خیلی طولانی شد. ما خیلی برای به اشتراک گذاشتن داستان مان هیجان زده بودیم. پرورش کدو تنبل به آسانی آنچه فکر می کردم، نبود، اما ارزشش را داشت! بعد از ارائه، همه به سمت مزرعه رفتیم. گفتیم: "اینها کدو تنبل با ارزش من، هستند" به دوستم جید گفتیم: "و تو دوست خوب من هستی!" جید جواب داد که اعتراف می کنم "ما یک تیم بزرگ هستیم!" من و جید به کدو تنبل هایمان اشاره کردیم و همه با هم کدو ها را برداشت کردیم و با شادی به خانه بردیم.





توری و جید بهترین دوستان یکدیگر هستند و در یک مسابقه دوستانه به رشد کدو تنبل با ارزش پرداختند. با تجربیات یادگیری، اشتباهات و موفقیت‌هایشان، همراه باشید. آنها هرگز این ماجرا را فراموش نخواهد کرد!